أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه السلام به عنوان فرمودند: ثَلاثَةٌ مِنها فِی رِیاضَةِ النَّفس وَ ثَلاثَةٌ مِنها فی العِلمِ، و ثلاثة منها فی العلم فَاحفَظها وَ إِیاكَ وَ التَّهاوُنَ بِها. قَالَ عِنوانٌ: فَفَرَّغتُ قَلبی لَهُ فَقالَ علیه السلام: أَمَّا اللَّواتی فِی الرِّیاضَةِ فَإیاكَ أن تَأكُلَ ما لا تَشتَهِیه، فإِنَّهُ یورِثُ الحِماقَةَ وَ البَلَهَ.

 خدمت رفقا در جلسات گذشته عرض شد كه مسأله‌ی ریاضت یك مسأله‌ی حیاتی و سرنوشت ساز است در زندگی انسان و در رشد و ارتقاء و رسیدن به فعلیت ها و اگر این مسأله نباشد زندگی انسان تباه است و آن اثر بر آن مترتّب نیست و فقط یك زندگی می شود گفت حیوانی بدون هیچ گونه هدف و بدون هیچ فعلیت و وصول به مرتبه‌ی صلاح، این برای انسان حاصل می‌شود و قدر و موقعیت انسان در هنگام رفتن از این دنیا به همان میزان فكر و فهم و ادراكی است كه در آن موقع دارد، به اندازه‌ی سر سوزنی در عالم پس از مرگ اضافه نمی‌شود، فقط و فقط یك نكته برای انسان در گذر از این دنیا به آن طرف باقی می‌ماند و آن نكته این است كه قبل از انتقال، دیدگان مادّی ما در این دنیا چشمان برزخی قلبی ما را نسبت به مسائل آن طرف بسته است و ما جز این مادّه و دنیا و گذران شب و روز چیزی را احساس‌نمی‌كنیم، اگر احساس كنیم بعضی از مطالبی است كه شاید در خواب برای ما منكشف شود همین قدر به طور اجمال همه‌ی ما می‌دانیم كه یك خبری هست، نه تنها ما، یهودی‌ها هم می‌دانند نصارا هم می‌دانند بودیسم ها هم می‌دانند هندوها هم می‌دانند، همه می‌دانند كه یك خبری آن طرف هست، مگر افرادی كه خب اینها به طور كلّی منكر همه چیز می شوند مثل مادّیون و طبیعیون و حتّی مسائل عالم خواب را هم منكر بشوند و آن را ناشی از یك نوع تخیلات بدانند گرچه تخیل، تخیلی باشد كه صبغه‌ی واقعیت داشته باشد، دیگر مقام، مقام‌انكار است و بحثی نیست، ولی به طور كلّی همه‌ی افراد از هر دین و مذهب و ملّت به این مسأله معترفند كه مطلبی ماوراء این دنیا هست كه از دیدگان مخفی است و انسان به واسطه‌ی انتقال از این دنیا چه در خواب و چه در بیداری به صورت كشف و انكشاف و چه در هنگام فوت، به آن مطالب خواهد رسید، در همین حد و بیشتر نه،

 لذا كسانی كه فقط در این دنیا به دنبال جمع معلومات هستند و اینكه اطّلاعات را به دست‌بیاورند، مسائلی را به دست بیاورند فرقی نمی‌كند آن مسائل، مسائلی باشد كه مربوط به كسب و تجارت و كار و مسائل مربوط به بدن و عالم مادّه باشد یا مسائلی كه مربوط به شرع و دین و تكلیف باشد، در همه‌ی اینها حكم واحد است، ترقّی و تكامل، تكامل نفسی در جمع این مطالب وجود ندارد، فقط ذهن و فكرانسان از یك سری مسائل انباشته می‌شود، همین، این میكروب الآن چیست؟ و علّت نشر و نموّش چیست و در چه محیطی‌

 پرورش پیدا می كند، تكثیر این‌میكروب در فلان درجه از حرارت چقدر است؟ و ضدّ حیات این چه چیز می‌تواند باشد و چه دارویی می‌تواند با این مقابله كند؟ فقط در همین و بیش از این ما چیزی نمی‌توانیم بر وجود خود اضافه كنیم، چه اینكه این مطالب در كتاب قرار بگیرد، هیچ بر ارزش كتاب اضافه نمی كند و چه این مطالب در نوار و این چیزها قرار بگیرد هیچ بر ارزش آن نوار افزون نمی شود و چه این مطالب در ذهن آدمی مستقر بشود به اندازه‌ی سر سوزنی بر ارزش و میزان و مقدار انسان اضافه نمی‌كند هر چه می‌خواهد باشد همین است اینكه خدمت رفقا عرض كردم صرفاً جمع مطالب و انباشته شدن اطّلاعات در درون ذهن و درون نفس است، چه این مسأله مربوط بشود به مسائل مادّی و علوم مادّی و تجربی و چه این مطالب مربوط بشود به علوم ریاضی كه خارج از علوم تجربی است و چه این مطالب مربوط بشود حتّی به علوم و تكالیف الهی و شرعی و دینی.

 صرف اطّلاع بر ارزش انسان اضافه نمی‌كند، لذا ما می‌بینیم افراد مختلف در مواضع مختلف دارای چهره‌های مختلف هستند، فرض كنید كه در یك صنف هم افرادی پیدا می‌شوند كه دارای اخلاق انسانی و رفتار و شیوه‌ی انسانی و همین طور افرادی پیدا می‌شوند كه دارای فرهنگ منحط و خلاف ارزش و روش نامناسبند، در صنف دیگر همین طور و در صنف دیگر و همه‌ی اصناف همین طور. این همه جنایتكارانی كه در طول تاریخ پیدا شدند افرادبیسوادی نبودند و بسیار هم باسواد بودند بلكه سوادشان در سطح اوّل از اطّلاعات اهل دنیا بوده، منتهی این سواد و اطّلاعات را چون دارای نفس‌منحطی بودند چون دارای قلب ظلمانی بودند چون دارای روح آغشته به دنیا و كثرات و تعلّقات بودند، این اطّلاعات را در اهداف ناشایست و نامناسب به كار می‌گرفتند و هر چه اطّلاع بیشتر باشد خطر برای به كار گیری آن ها بیشتر خواهد شد، یك آدم معمولی فرض كنید یك فرد عادی بخواهد یك جایی را تخریب كند، فوقش یك كلنگ دست می‌گیرد و دری را خراب می‌كند ولی یك فردی كه مهندس فضایی است اگر بخواهد جایی را تخریب بكند یك موشكی درست می‌كند و شهری را به هوا می برد، این به خاطر آن میزان اطّلاع و معلوماتی است كه بین این دو است، هم او تخریب می كند و هم آن تخریب می‌كند، یك فرد بی فرهنگ و بی اطّلاع خیلی بخواهد كار خراب بكند فرض كنید در میان خانواده و محلّه اش می تواند آشوب و بلوی به پا كند، امّا یك فرد مطّلع با نفس خبیث می تواند دنیایی را تخریب كند و دنیایی را می تواند به اضمحلال و انحراف و نابودی روحی و معنوی بكشاند،

 لذا از این باب است كه گفته‌اند و در كلمات ائمه ما علیهم السلام در این مسأله روایات و احادیث بسیار داریم، فوراً نگاه به ظاهر نكنیم، فوراً نگاه به قیافه‌ی شخص نكنیم و فوراً نگاه به سر به زیر انداختن نكنیم و فوراً نگاه به سكوت نكنیم و فوراً نگاه به لبخند و تبسّم و ابتسام او نكنیم، فوراً نگاه به سایر مسائلی كه برای جلب نفوس، حیله‌ها و دام‌های مناسبی است كه افراد عادی و متوسط الحال، این‌ها در دام این شباك قرار می‌گیرند و به دنبال آن فرد و افراد می‌روند و بعد از گذشت زمان متوجّه می‌شوند كه چه را باخته‌اند و چه‌

 سرمایه‌ای را از دست دادند در وقتی كه دیگر راه رجوع وجود ندارد، عمر و سرمایه رفته است می گویند بفرمایید وقت دیگر تمام شد، لذا بروید و تحقیق كنید و فقط به ظاهر نگاه نكنید به احوال شخص نگاه كنید من واقعاً تعجّب می كنم در بعضی از اوقات آن‌چنان مطالب سخیفی از بعضی از افراد می شنوم، از افراد به ظاهر موجّه و معنون، كه حتّی افراد منحطّ جامعه شرم‌دارند همچنین كلماتی از دهان خود خارج كنند، این نشان می‌دهد كه این معلومات و گذران سن و این انباشته‌شدن مطالب، حتّی روایات اهل بیت و حتّی كلمات بزرگان، به اندازه‌ی سر سوزنی در ارتقاء معنوی و رشد روحی تأثیری نداشته است، سن رفته نود سال، به اندازه‌ی اخلاق یك لات این در همان سطح باقی مانده است، ظاهر، ظاهر مناسبی است ولكن فكر و نیت ظلمانی است و كدورت دارد، در جلسه‌ی گذشته خدمت رفقا بعضی از این مطالب عرض شد، این‌ها چیزهایی است كه انسان را به این نقطه وامی‌دارد كه مطلب كجاست؟ مسأله كجاست؟ گیر كجاست؟

 اگر مطلب است حالاگیرم براینكه مسائلی را كه امروز متداول است در امور تجربی و امروزی خب این درست است مسأله‌ای نیست، مطالبی است مربوط به این دنیا كه اگر این فرمول و این فرمول در كنار هم قرار بگیرد نتیجه‌اش این خواهد شد، بسیار خب ولی صحبت در این است كه پرداختن به مسائل دینی و پرداختن به مطالب روحانی و اطّلاعات و كسب علم در امور معنوی این دیگر چرا؟ این دیگر چه اثری باید داشته باشد و چرا اثر بر او مترتّب نمی‌شود و چرا انسان در آن مرحله‌ی انحطاط اخلاقی قرار می گیرد كه ای كاش در سن بیست سالگی و بیست و پنج سالگی بود و سنّش به هشتاد و نود سالگی نمی‌رسید تا این مطالب از دهان او و قلم او خارج بشود، چرا؟

 در جلسه‌ی گذشته خدمت رفقا عرض كردم مطالبی را كه نسبت به اولیای خدا در كتب نوشته شده است و چه بسا در السنه و محاورات گاهی از آن صحبت می شود و چه بسا در ملاء عام اهانت ها به این نحو انجام می‌شود، این‌ها افراد عادی نیستند، افراد صاحب عنوان و دارای علم و امثال ذلك هستند، یعنی فردی را كه من باب مثال مرحوم آیت اللَه سید احمد خوانساری در موارد عدیده ایشان را از مفاخر عالم تشیع به شمار می آورد آن وقت این آقا در كتابش می‌گوید كه عرفای كذّابین! ببینید تفاوت چقدر باید باشد؟ چقدر انحطاط اخلاقی و ظلمت نفسانی و اعوجاج باید وجود داشته باشد كه یك همچنین تعبیری شخصی می‌آورد و یك همچنین تعبیری فرد دیگر می‌آورد، در این گذران این مدّت از عمر چه بر فضایل اخلاقی و صفات این شخص اضافه شده است كه الآن از قلم او اینچنین مزخرفاتی تراوش می كند؟ چه چیز اضافه شده است؟ چه بدست آورده است؟ در این مجامع علمی چه چیز را كسب كرده است؟ باید به این مطلب رسید و انسان باید فكرش را باز كند، ما با چهار پایان با هم فرق داریم، خدا برای ما دو تا پا قرار داده است نه چهار تا، چهارپا رویش آجر و هندوانه می‌گذارند، چون چهار پا دارد روی او بار می‌بندند و هندوانه می‌گذارند، ما دو تا پا خدا به ما داده‌است و دو تا دست داده است و یك مغز داده است كه فكر كنیم و بسنجیم، زود فریفته نشویم، به شایعات و به تبلیغات و افراد و دور و بری‌ها دل نسپاریم به مطالبی كه گفته می شود زود توجّه نكنیم، پیگیری‌

 كنیم،

 ... إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا الإسراء، ٣٦، در روز قیامت خداوند از یك یك آن خمیرمایه ها و آن موادّ لازم و اوّلیه و وسائل و وسائط روشن شدن حقیقت و باز شدن مسأله و نورانی شدن طریق برای انسان، از انسان سؤال می‌كند، چشم به تو دادیم چرا چشمت را بستی؟ هیچ وقت شده است شما تا به حال وقتی كه به یك نهر آبی می‌رسید بگویید حالا كه به اینجا رسیدم تا حالا چشمم باز بوده است و حالا می خواهم ببندم و بقیه‌ی راه را با چشم بسته بروم، خب می افتید و غرق می شوید، هیچ تا حالا شده است كه وقتی كه شما دارید كناری می روید در بیابانی می روید و به شما بگویند اینجا چاه است و درّه است و سنگ است می‌افتید و می‌میرید با اینكه به شما گفته اند تا به حال دیده شده كه چشمتان را ببندید؟ چرا؟ چون جانتان را دوست دارید و نمی خواهید بمیرید، چطور شد این مسأله‌ی دین و حیات ما این‌قدر بی اهمیت است كه همینطور چشم بسته این آقا آدم خوبی است برو دنبالش! بنشینیم فكر كنیم و تأمّل كنیم.

ای بسا ابلیس آدم روی هست‌ \*\*\* پس به هر دستی نباید داد دست‌[[1]](#footnote-1)

 ظاهر، ظاهر خوب ولكن باطن، باطنی كه از دیدگان ما مخفی است، بله برای اولیای خدا و برای افراد كاركرده و برای افرادی كه تا حدودی چشمشان نسبت به مسائل باز شده است یك نگاه كنند می‌فهمند آنها اشكالی ندارند ما كه دیدگانمان نسبت به این مسائل بسته است ما كه فقط از ظاهر حسن و جمال ظاهر را می فهمیم و نه بیشتر، ما كه فقط از قدم های آرام، تواضع را استنباط می كنیم نه بیشتر ما كه فقط از ظاهری آراسته باطنی ستوده را درك می‌كنیم، ما باید متوجّه باشیم و به دنبال هر مسأله‌ای نرویم و به دنبال هر مطلبی نرویم و هر كجا كه ندایی برخواست به آن ندا لبیك نگوییم، صبر كنیم، چه خبر است؟ خدا به تو عقل داده است، یك ساعت دیگر صبر كن، تا فردا صبر كن و روی قضیه فكر كن، دو روز فكر كن و یك هفته فكر كن، برای چه عجله؟ چرا فوراً كسی بیاید پیش انسان، بر علیه فرد دیگری حرف بزند و انسان قبول كند؟ انسان فكر می كند و راجع به آن تأمّل می كند ومی رود تا جایی كه وسع دارد و به نتیجه می‌رسد و به آن مقداری كه توانست از حقیقت به دست بیاورد به همان مقدار خداوند از او تكلیف می‌خواهد و به همان مقدار تكلیف دارد، به شرطی كه در ادّعای خود صادق باشد، نخواهد خودش را گول بزند و نخواهد قضایایی را كه برایش پیش می آید یكی را بگیرد و یكی را از چشمش بگذراند، نخواهد با مسائلی كه روبرو می شود و با آنها برخورد می كند آنها را به دیده‌ی اغماض نگاه كند و از آنها رد بشود، نه! مسأله مسأله‌ی حیاتی است و جدّ و سپردن است، سپردن دل و دین به فردی كه او مدّعی است برای راهنمایی، و ما می بینیم و دیدیم و خواهیم دید در طول زمان از زمان خلقت آدم تا قیام امام زمان علیه السلام كه دیگر در آنجا مسأله تمام است و بساط این حرف‌ها دیگر همه‌

 برچیده می شود.

 در آنجا دیدیم و همین طور كه چه بسا ظواهری آراسته دارای چه باطنی؟ ظاهر آراسته، دروغ می‌گوید، ظاهر آراسته، تهمت می‌زند، ظاهر آراسته، منافق است، منافق! ظاهری كه اصلًا انسان باور نمی‌كند جداً باور نمی كند مگر این آدم اصلًا دروغ می‌گوید؟ این آدم اصلًا ترك اولی از او سر نمی زند! این آدم اصلًا كراهت از او سرنمی‌زند! آن وقت چنان دروغ های عجیب و غریب، یك مرتبه در می‌آید كه عجب! چه دنیایی است، چه اوضاعی است چه بساطی است اینها از كجا آمده‌است؟ از همین جا آمده است ما گول ظاهر را خوردیم، ما گول ظاهر را خوردیم ما گول اسباب و وسایط فریبنده را خوردیم، هزار بار به ما بزرگان گفتند به ظاهر افراد نگاه نكنید ما باز نگاه كردیم، هزار بار به ما گفتند توی چاه نیفت باز هم افتادیم، هزار بار گفتند كه بابا حالا كه چشم دیدن باطن را نداری، حالا كه نمی‌توانی آن خباثت نفس را از بصیرت باطن و قلبت بفهمی لااقل بایست، لااقل صبر كن دیگر نگو این هرچه هست درست است، دیگر نگو این كارش درست است دیگر نگو این حرف ندارد صبركن و تأمّل كن، به پرونده‌اش نگاه كن به سابقه‌اش نگاه كن به دوستانش نگاه كن و تحقیق كن این طرف، آن طرف الآن فرض‌كنید كه كسی می‌آید خواستگاری دختر ما، ما همین طور تا در را باز كرد می گوییم بفرما؟ یا نه؟ بلند می‌شویم تحقیق‌می‌كنیم این طرف، آن طرف، خاله‌اش كیست؟ عمّه‌اش كیست؟ رفیقش كیست؟ كجاها می رود؟ كجاها درس می‌خواند؟ كجا كار می‌كند؟ با چه دوستانی سر و كار دارد؟ در چه محافل و مجالسی شركت می‌كند؟ همین‌طور كه نمی‌گوییم بفرمایید

 این‌هم همین است بلكه این بالاتر است و دقیق تر است و خطر آن بیشتر است انسان یك مرتبه نگاه می‌كند می‌بیند تمام وقت از بین رفت، ده سالش رفت، پانزده سالش رفت، بیست سالش رفت خب دیگر بر نمی‌گردد، بخواهد برای بقیه‌ی از ایامش كار بكند آن یك مطلب دیگر است، این مدّت رفت و دیگر آنچه كه رفته بر نمی‌گردد، خدای متعال برای رشد و تكامل انسان در هر سنّی یك پرونده‌ی خاصّی را قرار داده است، در سنّ بیست سالگی باید انسان در راه تكامل باشد، اگر آن بیست سالگی بگذرد آثار رشد بیست سالگی، دیگر در سی سالگی پیدانخواهد شد، برای سی سالگی پرونده‌ی خاصّ خود را دارد، این نفس انسان مانند بیماریی می‌ماند كه هر وقت جلوی آن بیماری را گرفتی، بعضی از بیماری‌ها هستند كه با دارو خوب نمی‌شوند ولی همین‌قدر دارو جلوی پیشرفت آن‌ها را می‌گیرد بعضی از بیماری‌های چشمی و قلبی و تنگی عروق وامثال ذلك، می‌گویند از قبل باید پیش‌بینی كرد از قبل باید انسان غذا را تنظیم كند از قبل نباید چربی و از این حرف‌ها بخورد چرا؟ چون وقتی كه جداره‌ی رگ گرفت دیگر باز نمی‌شود، بله از گرفتگی بیشتر باید انسان جلوگیری كند، ولی وقتی كه از سنین طفولیت یك برنامه و رژیم غذایی می‌دهند و می‌گویند كه این رژیم غذایی باعث می‌شود كه در استمرار این مسأله تا هفتاد سال هم بگذرد این قلبش اصلًا گرفتگی پیدا نكند یك میل هم نگیرد، یك میل هم پلاكت به آن جمع نشود، چرا؟ چون از قبل پیش‌بینی شده است، در بیماری‌های چشم همین است می گویند از اوّل این غذاها را بخورید تا اینكه به این بیماری‌ها مبتلا نشوید ولی وقتی كه‌

 شدی از همان جا باید جلوی پیشروی را گرفت.

 نفس انسان در موقعیت رشد و رسیدن به فعلیت، در هر وقت یك برنامه و پرونده و فایل دارد آن را اگر شما به آن اهتمام نكردید آن دیگر بسته می‌شود، می‌آید سر مرتبه‌ی بعد، در سی سالگی ارتباط انسان با خدا یك جوردیگر است غیر از بیست سالگی است غیراز پانزده سالگی است غیر از هجده‌سالگی است، در سنّ شصت سالگی ارتباط انسان با خدا بسیار ضعیف تر است از ارتباط در سن بیست و هفت سالگی و بیست و شش سالگی، گر چه در آن موقع ارتباط قطع نمی‌شود ولی جریان آب كم می شود، این لوله هی بسته می‌شود و آن فشاری كه قبلًا داشته است و آن موقعیتی كه داشته است، لذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: عَلَیكُم بِالأحداث‌[[2]](#footnote-2)، سراغ جوان ها بروید، برای چه؟ برای همین است، جوان آمادگی تلقّی مطالب را بیشتر دارد از یك فردی كه سِنّی از او گذشته است چون صاف است هنوز با دنیا آغشته نشده است هنوز با دنیا مخلوط نشده است و هنوز با آنچه كه ما با آن تعلّق پیدا كردیم هنوز تعلّق ندارد، بچّه، در جلسات گذشته خدمت رفقا عرض كردیم چرا بچّه‌ها این‌قدر به توحید نزدیك هستند؟ چون هنوز از دنیا چیزی نفهمیدند، از مرگ چیزی نفهمیدند، این‌ها نمی‌فهمند مرگ چیست؟ بچّه ده ساله دوازده ساله، سیزده ساله بلند می‌شود می‌رود و خودش را می‌اندازد و می‌كشد مرگ نمی‌فهمد چیست، این هنر نیست، چون اصلًا مرگ را نمی‌داند چیست؟ هنر آن است كه آدم سی ساله، سی وپنج ساله چهل‌ساله پنجاه ساله با فكر و درایت بلند شود به این مسأله اقدام كند، آن می‌شود هنر،

 در زمان جنگ جهانی دوّم آلمان اصلًا یك ارتشی به وجود آورد یك لشكر از بچّه‌ها، بچّه‌های ده ساله، چرا؟ چون بزرگترها كه اصلًا نمی‌توانستند بروند وقتی قوای متّفقین آمدند در برلن مخصوصاً قوای روس فقط و فقط بچّه‌های هشت ساله و ده ساله به آنها جایزه می‌دادند این‌ها برمی‌داشتند خودشان را می‌بردند در تانك‌ها می‌زدند و به این وسیله جلوی هجوم اوّلیه ارتش روس را به برلن همین لشكرده دوازده ساله آلمان گرفت، خب بزرگتر ها نمی‌رفتند و خود را به كشتن نمی‌دادند، ولی بچّه چه می‌فهمد؟ می‌گویند تفنگ دستت بگیر برو بزن، تعلّق ندارد به دنیا تعلّق ندارد هنوز زن ندارد كه به واسطه‌ی عشق و علاقه‌ی به زنش نیاز داشته‌باشد كه در این دنیا زندگی كند و از مرگ بهراسد زن ندارد، بچّه ندارد تا اینكه به واسطه‌ی تعلّق به بچّه و نگرانی از آینده‌ی بچّه و زندگی بچّه، خود را از بعضی از خطرات دور نگه دارد، احساس وجود و استقلال ذاتی در وجود ندارد اصلًا وجودی برای خودش نمی فهمد بچّه ها چه می‌فهمند؟

 وقتی آدم هی بزرگ می‌شود هی می‌گوید هان من هستم، من هستم من آینده می‌خواهم من زن می‌خواهم، دختر می‌گوید من شوهر می‌خواهم بعد بچّه پیدا می‌كند و باید دنبال منزل برویم، باید دنبال زندگی‌

 برویم، كار برویم هی ببینید هی دارد تعلّق، كثرت پیدا می‌كند تا به حال، بچّه در وحدت بود چیزی نمی‌فهمید ادراك نداشت، فقط یك مادر می‌فهمید و پدرش را هم نمی‌شناخت و همین كه مادر به او شیر بدهد، تمام شد، تمام دنیا و آخرت ما همین مادر است كه ما را تغذیه می‌كند و تمام شد، وقتی هی بزرگتر می‌شود خب بیشتر به مادر انس می‌گیرد بزرگتر می‌شود پدر با او ورمی‌رود با او بازی می‌كند و بالا و پایین می‌اندازد به پدر علاقه پیدا می‌كند، می‌بینیم چی‌اضافه شد، برادر اگر داشته باشد آن‌ها وارد صحنه می‌شوند و نسبت به آن‌ها محبّت و فروعی كه پیدا می‌كند علاقه‌ی او، این فروع هی می‌بینید كثرت پیدا كرد و بعد برایش توپ می‌خرند و نمی‌دانم چیزهای دیگر پیدا می‌كنند و از این چیزهای اسباب بازی می‌گیرند، تعلّقش به آنها پیدا می‌شود، ولی هنوز باز هم در وحدت است،

 خدا رحمت كند مرحوم آقای حدّاد را من این مسأله را بارها از مرحوم والد شنیدم، ایشان بارها این مسأله را گفتند، ولی یك مرتبه هم خودم ظاهراً آن‌طور كه اگر اشتباه نكنم خود من هم از ایشان شنیده بودم كه ایشان یك‌دفعه می‌فرمودند: من در استقلال ذاتی و تفكّر به خود و برداشت از موقعیت خود و وجود خود گاهی از اوقات می‌بینم حتّی از یك بچّه‌ای كه تازه به دنیا آمده كمترم، یعنی در یك وضعیت روحی و ارتباط تجرّدی قرار می گیرد، این مرد بزرگ، البتّه این برای همه‌ی اولیای الهی است آنهایی كه به مرتبه‌ی فنا می‌رسند حتماً باید این مرتبه را طی‌كنند و بدون طی این مرتبه انسان به آن فنای ذاتی نمی‌رسد، بچّه از دنیا و خدا و پیغمبر و بهشت و آخرت چی می‌فهمد؟ فقط یك مادر، فقط یك مادر می‌فهمد دیگر، هیچ چیز نمی‌فهمد، همین، مادر او را به سینه بگیرد و او را تغذیه كند شیر بدهد، تمام تعلّق بچّه نگاه كنید اصلًا، نگاه به این بچّه می كنید می‌بینید اصلًا هیچی ندارد، انگار هوا است، مثل هوا می‌ماند از خودش استقلال ندارد، از خودش منیت ندارد، منم، دست به من نزن بنشین عقب، جلو نیا، نه! این بغلش می‌كند اون بغلش می‌كند نمی‌فهمد اصلًا كی بغلش كرده است، اصلًا خودش را نمی‌بیند، اصلًا به خودش نگاه نمی‌كند، فقط دردش این است كه گرسنه كه شد یكی به او شیر بدهد حالا مادر شیرش بدهد یا اینكه فرض كنید با شیشه به او شیر بدهند، برای بچّه فرقی نمی‌كند یك چیز در شكم ما برود خدا را شكر، همین، بچه دیگر غیر از آن هیچ ادراك و شعور بر وجود خود ندارد، میزان ادراك، نه از مادر چیزی می‌فهمد نه از پدر می‌فهمد نه از برادر می‌فهمد نه از خواهر می‌فهمد نه از قوم و خویش می‌فهمد، هیچ چیز را نمی‌فهمد و فقط آن چیزی را كه می‌فهمد گرسنگی و سیر شدن است، غیر از این چیز دیگر نمی‌فهمد. ایشان می‌فرمودند من در این حالات حتّی به اندازه‌ی این بچّه هم در خودم چیزی نمی‌بینم، یعنی هیچی، هیچی نمی‌بینم، اقلًا بّچه وقتی گرسنه می‌شود شیر می‌فهمد گریه می‌كند یعنی به من شیر بدهید گرسنه‌ام، ایشان می‌گوید من در آن وضعیت اصلًا خودم را پیدا نمی‌كنم تا اینكه بگویم من كیم؟ من پسر كیم؟ من برادرم كیه؟ مادرم كیه؟ زنم كیه؟ بچّه‌ام كیه؟ این می شود كی؟ این می شود آن ولی الهی كه متحقّق به تمام مراتب فعلیت شده‌است، این آن است‌

 این بچّه وقتی كه بزرگ می‌شود طبعاً هرمقداری كه بالاتر می‌آید تعلّقش به افراد كه بیشتر می شود

 احساس وجودش بیشتر می‌شود، آن احساس وجود، او را از انتقال از این عالم به عالم دیگر باز می‌دارد و كم كم، كم كم تازه مرگ را می‌فهمد ولی هنوز قرص‌نشده، هنوز محكم نشده، هنوز این ادراك در شراشر وجود و نفسش جا نگرفته، لذا می‌گویند برو در مقابل دشمن! می‌گوید كو؟ یك تفنگ بدهید هفت تیر بدهید بروم، حالا دشمن كجاست؟ بالای كوه است؟ فرقی نمی كند ولی یك آدم سی ساله و چهل ساله را می گویند برو می‌گوید كجا بروم، می‌بینیم ایستاده، نمی‌خواهم بروم و برای چی بروم؟ حساب دارد، كتاب دارد، خودت باشی می‌روی؟ بلند شو و خودت برو، چرا به من می‌گویی؟ هر دو انسانیم و بشریم و مثل هم هستیم، خب پاشو برو! می‌گوید نه تو برو، می‌گوید نه تو برو، اگر قرار به رفتن باشد تو برو، ولی او نه! می‌رود، حالا این بچّه وقتی كه بزرگ می‌شود كم‌كم آن حالات تعلّق و كثرات، كم‌كم، كم‌كم پیدا می‌شود می‌رسد تا مرحله‌ی تكلیف، تازه به مرحله‌ی تكلیف هم كه رسیده هنوز خیلی مانده درك هنوز كامل نشده است، یك نوجوان پانزده ساله از نقطه‌ی نظر ادراك تكلیف، از نقطه‌ی نظر ادراك وضعیت خود با یك آدم سی ساله یكی است؟ با آدم چهل ساله یكی است؟ درك موقعیت و اطرافیان، اطراف و جوانب یكی نیست، تفاوت می‌كند، از اینجاست كه خدای متعال شروع می‌كند می‌گوید تا جوانی و نوجوانی شروع كن از دست نده، فرصت را از دست نده، به تكالیف برس نمازت را بلند شو بخوان این نمازی كه الآن در سن پانزده سالگی می‌خوانی یك اثری دارد كه نماز در چهل سالگی آن اثر را ندارد، این است قضیه، این روزه‌ای را كه در پانزده سالگی و هفده سالگی می گیری یك اثری دارد كه آن روزه در پنجاه سالگی ندارد، بله برای كسی كه در راه باشد و به همین مسیر پیش بیاید در آن پنجاه سالگی و شصت سالگی در همان مرتبه به همان فعلیت خواهد رسید.

 ولی وقتی كه یك شخصی عمرش را همه را به این بطلات گذرانده باشد و دنیا گذرانده باشد و شب را به روز آورده‌باشد و روز را به شب برساند و نمازی هم بخوانیم بس است دیگر چیز دیگری هم از ما نخواسته‌اند در رساله عملیه نوشته نمازت را بخوان و روزه ات را بگیر مگر طلب دارند از ما؟ دو ركعت صبح بلند شدیم و می خواهیم بخوابیم! دیگر خدا چه می‌خواهد؟ چهار ركعت نماز ظهر و عصر را خواندیم و مغرب و عشاء تمام‌شد و مسأله‌ای نداریم، نه! این نیست! خدا می‌گوید نماز بخوان، ولی هر نمازی را من قبول ندارم، نمازی كه از در وارد شوی و كتت را بیندازی یك طرف و بروی در دستشویی و وضو بگیری و صاف مهر را برداری بیای بخوانی من این را قبول ندارم، جهنّم نمی‌برمت ولی قبول ندارم، نمازی را از تو قبول دارم كه می آیی قشنگ می‌نشینی استراحت می‌كنی و مخدّره‌ی مجلّله‌ی مطوّله و برای شما یك شربت می‌آورد اگر بیاورد؟ ما كه تا به حال خبری نبوده ما تا به حال به چنین نمازی موفّق نشدیم!! انشاءاللَه از این به بعد شاید ...! یك شربت می‌آورد و به شما خیر مقدم می‌گوید، بیرون بودی زحمت‌كشیدی از شما ممنون و متشكرم و چیزهای دیگر و بعد از شما پذیرایی می‌كند یك ربع می‌نشینی و رفع خستگی می‌كند و از ایشان اجازه می‌طلبی كه اجازه می‌فرمایید یك دو ركعت بخوانیم؟ او هم می‌گوید بفرمایید تا من می‌روم یك سفره‌ای‌

 آماده می‌كنم تو هم برو و به نمازت بپرداز، این ها را كه می‌گویم دستور اسلام است ولی حالا بالآخره توفیق می‌خواهد و هم یك مقدار شانس!!!

 بعد بلند می شود آدم می رود، اتاق اختصاصی نماز باید انسان داشته باشد نه هر جایی، آنجا تلویزیون روشن است و خِرُّخِرُّ قِرُّ و قِرِ موسیقی و فلان پخش می‌كند و آقا هم اینجا دارد نماز به كمر می‌زند، نه آقا جان! این درست نیست باید خاموش‌كنی موسیقی حرام است، خاموش می‌كنی و دیگر هم روشن نمی‌كنی، بلند می‌شوی می‌روی در اتاقی كه برای نماز اختصاص دارد، سجّاده پهن می‌كنی، سجّاده‌ی سفید نه از این رنگی رنگی ها كه آدم معلوم نیست می‌خواهد به مهر نگاه كند یا به مخملهای از این سجاده‌ها، از این سجاده‌ها رفقا گاهی می‌آورند من كه نمی‌اندازم، چیزی نباید توجّه نمازگزار را به مهر به این‌سمت و آن‌سمت منصرف‌كند، رنگ‌های مختلف و نقش‌های مختلف در سجّاده، ذهن را متوجّه می‌كند، تا متوجّه كرد تمام شد، باخت، وقتی كه انسان می‌خواهد نماز بخواند، البتّه این مسائل می‌آید، شما امروزه نگاه كنید فرق بین نیایش و عبادت در اسلام و نیایش و عبادتی كه در یهودیت و نصرانیت است بروید كلیساها را ببینید حالا الحمد لله مساجد ما هم كلیسا شده‌است و دست‌كمی از آنها ندارد، فرهنگ ما هم شده مثل آنها.

 كلیساها را بروید تماشا كنید هرچه نگاه می‌كنی سقف بالاست، آن یكی یك كلیسا می‌سازد می‌گوید شصت متر ارتفاع دارد یك كلیسا در آفریقا ساخته‌اند در كشور ساحل آج، در یك شهری كه بنده هم خودم آنجا رفتم دیدم، شصت متر ارتفاع بین زمین و بالاست، افتخار آن سازنده این بود كه چهارده متر از كلیسای سن‌پتر توی واتیكان این بزرگتر است، این افتخار سازنده‌اش كه در اینجا نماز خوانده می‌شود، صلیبی در آنجا گذاشته‌اند كه دو متر و نیم طول صلیب است و از طلاست، صلیب از طلا گذاشته‌اند در آنجا برای همین، افرادی كه می‌روند در آنجا، كشیش كه می‌رود در آنجا می‌رود در یك جای بلند می‌ایستد و احاطه برافرادی دارد كه در آنجا هستند، این عظمت چشم افراد را خیره‌كند و نفس آنها به واسطه‌ی توجّه به این عظمت پوشالی و توخالی و پوچ و مجاز خاضع بشود و پایین بیاید و كشیش برود بالا و مردم بیایند پایین، تمام این‌ها روی حساب و كتاب است، نقش‌هایی كه دور این كلیساها، تمام این‌ها آن هنر و عظمت و ارزش و قیمت ظاهری و دنیوی را به رخ بازدیدكنندگان و كسانی كه در آنجا شركت می‌كنند ترسیم كند و آنها را در برابر این هنر خاضع كند در اینجا كجا از خدا خبری است؟ شما كه همش دارید هنر نشان مردم می‌دهید خدا كجاست؟ ارتفاع شصت متری برای آن كسی كه عبادت می‌كند به چه درد می‌خورد؟ شصت متر از زمین تا آن گنبد فاصله است حالا می‌گوییم ششصد متر اصلًا یك كلیسایی بسازیم كه سقفش به ابر بچسبد حالا عبادت در آنجا بالاتر می‌رود؟ انسان در آنجا به خدا نزدیكتر می‌شود؟ این مال چیست؟ چون نداریم و چون در واقعیت قرار نگرفتیم و دستمان از واقعیت خالیست به این چیزها متمسّك می‌شویم و هی سقف را بالا می‌بریم و هی ریزه‌كاری و نقش و نگار بر می‌داریم ایجاد می‌كنیم، مگر خدا در این نقش و نگار است؟ ما هم مبتلا به این شدیم ما هم مبتلا شدیم، مگر خداوند در این نقش و نگار است؟ هی بالا ببریم و هی ستون بالا ببریم و هی سر ستون ها

 بالاتر برود افتخار كنیم بر این كه این كلیسا چهارده متر از كلیسای اصلی كه پاپ اعظمم است آنجا را اداره می‌كند بالاتر است، دلمان را خوش كنیم، چه فرق می‌كند؟

 من شنیدم در جایی گنبدی ساخته بودند در یكی از همین مدارس علوم دینیه در یكی از شهرستان‌ها، گنبدی ساختند كه الآن هم هست شنیدم از یك نفر كه در آن مجلسی كه بانیان آن‌ها بودند صحبت می‌كردند، افتخار آن بانیان این بود كه این گنبد از گنبدهای تمام مدارس علمیه در سراسر دنیا بزرگتر است، این كه همان شد، خب حالا گنبد بالاتر است این علوم اهل بیت بیشتر در كلّه‌ات فرومی‌رود، این گنبد را برای چه می‌خواهی؟ می‌خواهی درس بخوانی، گیرم این گنبد پنج متر از آن گنبد در فلان كشور بلندتر است اصلًا پنجاه متر بلند تر باشد بهتر درس می‌خوانی؟ قال الصّادق وقال الباقر را بهتر می‌فهمی؟ یكی است تفكّر یكی است و فرقی نمی‌كند منتهی ما آن نصرانی را مسخره می‌كنیم امّا این مسلمان را مسخره نمی‌كنیم، چه فرقی كرد؟ چه تفاوتی می‌كند؟ چه فرقی می‌كند؟

 یك روز من نشسته‌بودم، مشرّف شده‌بودم در تابستان مشهد مقدّس در زمان مرحوم آقارضوان اللَه علیه یكی از علمای قم هم آمده‌بود مشهد و آمده بود به دیدن ایشان، ما هم نشسته بودیم زمان، زمان حكومت بعث و صدام بود، شروع كرد این آقا به اظهار ناراحتی، آن عالم هنوز حیات دارد، آقا چه كردند؟ قبرستان وادی السلام نجف را خراب كردند و می‌گویند وسطش جاده درست كردند، خیلی داشت گریه اش می‌گرفت! قبرها رفته آسفالت كردند و خانه درست كرده‌اند و این حرفها وقتی‌كه همه‌ی حرف‌ها را زد یك دفعه آقا فرمودند مگر قبرستان تخته فولاد اصفهان را نكردند؟ این شخص خودش اصفهانی است، یكدفعه ماند، قبرستان، قبرستان است دیگر، گفتند مگر در قبرستان تخته‌فولاد جاده نكشیدند و مگر جوی آب راه نینداختند؟ در قبرستان باید جوی آب راه انداخت و درخت كاشت؟ بایدگل گذاشت؟ الآن این قبرستان بهشت زهرایی كه ما داریم واقعاً قبرستانی است كه ائمه گفتند؟ ها؟ این درست است؟ قبرستان باید جایی باشد كه شخص وقتی می‌رود در آنجا برای فاتحه‌ی اهل قبور نه برای زدن و برای مراسم و فلان و این حرف‌ها، برود در آنجا برای شادی روح مردگان و از این دنیا به آن دنیا منتقل شدگان و آن كسانی كه دست نیاز به مای زنده‌ها برای فرستادن هدایا، نه هدایای دسته گل، تمام این‌ها خلاف شرع است گل با جنازه بردن، جلوی مرده گل گذاشتن، تمام این‌ها از فرنگ آمده و خلاف شرع است گل نباید گذاشته شود، باید جنازه عادی برده شود، فقط لا إله الّا اللَه گفته‌شود و تعریف‌كردن از مرده و سوابقش را بیان‌كردن و تابوت های كذایی درست‌كردن، این‌ها هیچ‌كدام را ما در اسلام نداریم، فقط و فقط تشییع جنازه ساده و گفتن لا إله الّا اللَه و مُحَمَّداً رَسُولُ اللَه و بعد عبرت‌گرفتن از این مرده‌ای كه الآن خاكش می‌كنند این‌جور ما دستور داریم در اسلام و شرع كه مردگان را تشییع كنید و بعد پشت سر جنازه باید انسان حركت كند نه اینكه جلوی جنازه، جلوی جنازه یك‌وقت نروید،

 كراهت شدید دارد كه الآن رسم شده‌است بر خلاف سنّت پیغمبر كه صاحبان عزا در جلوی جنازه حركت می‌كنند، این سنّت خلاف شیوه‌ی پیغمبر است، كراهت شدید دارد كه شخص مشیع جلوتر از جنازه حركت كند، و تربیع مستحب است به این عنوان كه انسان بیاید یك گوشه جنازه را بگیرد از سمت راست را و بعد برود از سمت چپ و بعد این‌طرف و آن‌طرف، فقط به همین‌مقدار و بقیه‌ی افراد از پشت سر حركت‌كنند این را ما داریم و اضافه بر این نداریم، گل گذاشتن در قبرستان‌ها و درخت‌كاشتن در قبرستان‌ها تمام این‌ها خلاف است، وقتی شخصی كه می‌رود در قبرستان، بزرگداشت و مزرگداشت و این حرف‌ها را نداریم، ترحیم و طلب رحمت و طلب مغفرت و فاتحه خواندن، الحمد لله، بلد نیستیم؟ الحمد لله، قُل هُو اللَه أحَد، إنَّا أنزَلناه، رفتن در آنجا برای درگذشتگان، باید ببینیم آنها چه می‌خواهند؟ آنها الآن به چه نیازدارند؟ آیا به دسته‌گل ما و كاشتن درخت سرو و چنار نیازدارند؟ یا به خواندن فاتحه و سوره حمد و قل هو اللَه و قرائت قرآن و اهدای نماز، این‌ها نیاز دارند؟ الآن شما در وادی السلام نجف بروید، إن شاء اللَه خدا قسمت كند زیارت عتبات، بروید و ببینید، آیا رفتن در قبرستان وادی السلام انسان را به یاد مرگ می‌اندازد یا رفتن در بهشت زهرا؟ كدام به یاد مرگ می‌اندازد؟ دیدن آن وضعیت انسان را به یاد آخرت می‌اندازد و در زندگی انسان تغییر ایجاد می‌كند، چكش را بر این مغز می‌زند یا اینكه رفتن به به چه دسته‌گلی و چه خوب و سازمان‌ها آمده‌اند و درست‌كردند، انگار آن مرده‌ای كه آن زیر است نیاز به این گل‌ها و درخت‌ها دارد

 ایشان گفتند كه مگر تخته فولاد اصفهان این‌كار نكردند؟ چه فرق دارد؟ مگر در تخت فولاد اصفهان بزرگان و اولیای خدا دفن نشده‌اند؟ هروقت مرحوم پدر ما اصفهان می‌رفتند سه دفعه یا چهار دفعه رفتند به زیارت تخت فولاد اصفهان رفتند و به ما هم توصیه‌كردند كه هروقت رفتید به زیارت تخت‌فولاد بروید، مرحوم میرفندرسكی، مرحوم بیدآبادی، واقعاً بزرگانی كه این‌ها، مرحوم كاشی، آخوند كاشی، جهانگیر خان قشقایی این‌ها از بزرگان و اولیای خدا و از فقهای صالحین، این‌ها در همین تخت فولاد اصفهان دفن شدند و واقعاً وقتی انسان می‌رود در آنجا احساس می‌كند كه در حالش تغییر پیدا می‌شود، تخت فولاد اصفهان به‌خصوص، ایشان گفتند همان است حالا چون آن را حكومت بعث انجام‌داده ما لعن و نفرینش می‌كنیم این هم كه همان است اگر قرار به تخریب قبرستان باشد و جاده‌كشی باشد همه‌جا همین است و تفاوت نمی‌كند ما باید به اصل نگاه كنیم نه به ظواهر و خصوصیات فریبنده، این از آنها،

 امّا در اسلام چی، یك مسجد هم پیغمبر می‌سازد مسجد شصت‌متری می‌سازد؟ با ارتفاع شصت متری؟ با نقش و نگارها و منبّت كاری‌ها و به قول بعضی‌ها میل‌میل رفتن جلوها و نقش و نگار و آیینه و این حرف‌ها ساخته؟ یك دیوار این‌طرف و یك دیوار این‌طرف و چهاردیواری و تمام و سقف هم نباید داشته‌باشد یا رسول اللَه سقف را كه دیگه باید داشته‌باشد، حضرت فرمودند حصیر بكشید فقط برای جلوگیری از باران یك‌مقداری آن‌ها را اصلاح‌كنید كه باران نریزد، حتّی دیوار از سر مصلّی بالاتر نبایدباشد، از شانه‌ها نباید بالاترباشد.

 آن كلیسا آن‌طور مردم را به خدا دعوت می‌كند این مسجدی كه رسول خدا می‌سازد این‌طور مردم را به‌

 خدا دعوت می‌كند در كدام‌یك از این دو مكان ما خود را به خدا نزدیك‌تر می‌بینیم؟

 آنجا اصلًا خدایی وجودندارد و فقط عكس و مجسّمه است، فقط عكس است، بله عكس‌ها بسیارعالی و هنرمندان بسیاروارد و بسیار زحمت كشیده همان مجسّمه‌ای كه در آنجا ساخته‌اند برای حضرت مریم، بیست و هفت سال فقط طول كشید كه این مجسّمه ساخته‌شد، درجه‌یك، اصلًا شما در هنر در دنیا نظیرش را ندارید، می‌گویند قیمت ندارد، خب بله! ثُمَّ ماذا؟ به قول ما كه چی؟ چكار كنم؟ حالا دویست و هفتاد سال فرض‌كنید تراشیدن این مجسّمه و هنر طول كشیده‌باشد، به من چه مربوطاست؟ مگر این مرا به خدا نزدیك می‌كند؟ دو مجسّمه‌ی لخت برداشتند درست‌كردند حضرت عیسی و مریم، این حضرت عیسی شد؟ این احترام به حضرت عیسی شد و این بالابردن مقام و موقعیت حضرت عیسی شد یا اهانت به حضرت عیسی است؟ و چیزهای دیگر، هان!

 یا این‌كه آدم بیاید آن مسجد نه این مسجد مدینه كه الآن هست، با این همه زرق وبرق و این‌ها و تشكیلات، رسیدن به مسائل بهداشتی قاطی‌نشود رسیدن به مسائل بهداشتی، مسائل‌امنیتی، مسائل رفاهی، این از اوجب واجبات است امّا نه دیگر پرداختن به نقش و نگار و دنگ و فنگ و این حرف‌ها، این دو مسأله باید از هم متفرّق باشد، باید دستگاه بیاورند، بهترین دستگاه های تهویه را هم باید برای این مساجد بیاورند، از همه جا بهتر و از همه جا بالاتر، این مساجد از همه‌جا باید نظیف‌تر باشد كه متأسفانه نیست، كه شخصی كه می‌رود می‌خواهد در آن‌جا نماز بخواند احساس راحتی كند در مسجد نه خفقان كه هر چه زودتر از مسجد بیاید بیرون، احساس‌راحتی كند كه نمازش را قدری بیشتر طول بدهد و یك قدری بیشتر توجّه داشته باشد نه به واسطه‌ی عدم رعایت نظافت افراد، نمازش را سریع‌تر بخواند و از آنجا بیاید بیرون، كجا دستور اسلام است؟ كجای این مسجد مسجدی است كه انسان را به خدا نزدیك می‌كند؟

 آن مسجدی كه انسان را به خدا نزدیك می‌كند مسجدی است كه انسان در آنجا حواسش و فكرش و خیالش و توجّهش به جای خدا به جای دیگر منعطف نشود، الآن می‌رویم در مساجد عكس و عكس و آیه و فلان و شعر و تابلو، شخص می‌آید در مسجد نماز بخواند یكی‌یكی این‌ها را نگاه‌می‌كند این‌ها را می‌خواند، این‌ها را ما نداریم، مسجد باید تمامش سفید باشد و هیچ چیز نباشد آیه قرآن هم نباشد و حالا آیه قرآن عیب ندارد و روایت از امام علیه‌السلام اشكال ندارد، تابلو می‌زنند نماز غفیله این است، تابلو می زنند امام جماعت چراغ روشن است در ركعت سوّم، ما در زمان پدر نماز می‌خواندیم چراغ و تابلو نداشت، همین نماز را می‌خواندیم، هی چراغ روشن می‌شود، آقا این به مهر نگاه‌بكند یا به تابلو نگاه‌بكند؟ چراغ هی روشن می‌شود ركعت سوّم و چهارم و ركعت اوّل، تمام این‌ها خلاف است و باید برداشته‌شود، مصلّی وقتی كه در مسجد نماز می‌خواند فقط باید به مهر نگاه‌كند و چیزی ذهن او را نباید از توجّه به معبود منصرف و منحرف كند، بابا مسجد با مجلس عروسی فرق می‌كند مثلًا! با تالار و تئاتر فرق می‌كند، با مجالس لهو و لعب فرق می‌كند،

 همان مطالب را به صورت دیگر ما آورده‌ایم در اینجا، خب این‌ها همه چیه؟ باید بلند شود انسان ...، آن حالت و آن وضعیت را ...، رسول خدا گفته‌است كه بیا آن‌جور نماز بخوان مسجد زرق و برق نداشته‌باشد و چراغش جلب توجّه نكند، نور كافی، مفید، فرح‌انگیز، حال انسان را عوض كند، نور شدید و كم نباشد و مناسب باشد و جلب توجّه نكند، عكس و این حرف‌ها باید در مساجد نباشد، برمی‌دارند عكس ساختگی امام‌حسین و امیرالمؤمنین و این عكس‌های قلّابی كه تراشیده و زائیده قلم نقّاش روی تخیلات است را در مساجد می‌زنند، كدام یك از این‌ها شرعیت دارد؟ كجا امام‌حسین و امیرالمؤمنین عكسش این بود؟ مسجد كه نباید در آن عكس باشد گذاشتن عكس در مسجد از اشدّ مكروهات است كه الآن متأسفانه دارد إعمال می‌شود، تابلوها و پرچم‌ها، آقا این‌ها را انسان می‌تواند بیرون مسجد هم ببرد بسیار خب، مسجد صحن دارد و فرض بكنید جای دیگری ممكن است داشته‌باشد، امّا فضای مسجد نباید فضایی باشد ... إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَه مَنْ آمَنَ بِاللَه وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ التوبة، ١٨ عمران مساجد به درست نمازخواندن است، به اوّل وقت نمازخواندن است، به اذان گفتن است، موذّن بیاید اذان بگوید آن هم اذان با صدای عادی نه با بلندگوهای گوش‌خراشی كه تا ده تا محلّه می‌رود و افراد مریض را دچار سكته می‌كند، تمام این‌ها حرام است، وقتی كه در مسجد مبلّغ و خطیب صحبت می‌كند نباید صدای او به بیرون مسجد برود، برای بیماران ایجاد زحمت كردن شرعاً حرام است، بلندگو را بگذارید در مسجد و فقط در محدوده‌ی مسجد، آن‌هم نه آنكه گوش‌هایتان كر شود، صدا، صدای عادی، آن‌هایی كه می‌خوانند هی دهانشان را می‌آورند جلو كه در و دیوار است كه می‌خواهد منفجر بشود، این كه ذكر مصیبت نیست، مردمی كه در دور و بر مسجد خانه دارند باید در امنیت از فعالیت‌های مسجد باشند نه در ناراحتی و لعن و نفرین كنند، تمام این لعن و نفرین‌ها در فضای ملكوتی و صورمثالی مسجد تأثیرسوء خواهدگذاشت، آدم می‌رود در آن مسجد، می‌بیند حال به او دست نمی‌دهد چرا؟ چون آن مریض دارد لعن می‌كند، آن كسی كه در دوتا خانه آن طرف است لعن می‌كند می‌گوید مگر من در جوار این مسجد نیستم و مگر من آدم نیستم؟ اصلًا یهودی باشد و نصرانی باشد آدم هست یا نه؟ هركه می‌خواهدباشد تفاوت نمی‌كند انسان است، این مسائل را تمام ما فدای ظواهر كردیم، مسجد اینجا درست شده‌است كه بگوییم ما مسجد داریم، هان! ما یك مسجد در این میدان شهداء بگذاریم و بعد بگوییم اینجا كه مسجد داریم باید تا آن میدان بالایی هم برود و همه بفهمند كه ما مسجد داریم، این از اوّل نقشه می شود نقشه‌ی غیر خدا و غیر خدا در آن آمد، بدانید ما اینجا مسجد داریم بدانید ما اینجا درست كردیم! اینجا خبری است، آن مسجد را خالی‌كنید و بیایید در مسجد ما و مسجد ما را پر كنید.

 یك قضیه یادم آمد، زمان مرحوم آقا یك شب، شب‌جمعه بود، مسجد شب‌های جمعه معمولًا واعظ می‌آمد، مدّاح می‌آمد، ذاكری می‌آمد، ظاهراً ایام محرّم و صفر بود، اتّفاقاً افراد هم كم می‌آمدند و مسجد قائم كم بودند و برای منبری پنجاه نفر می‌نشستند و برای ذاكر بیست نفر و سی نفر و گاهی هفت هشت ده نفر، همچین خیلی زیاد هم نبودند یا ظاهراً شب‌شنبه بود، چون آن جا كسبه و اینها بودند شب می‌رفتند منزلشان.

 هنوز این ذاكر نیامده‌بود برای ذكر مصیبت، دیدیم یك بنده‌خدایی كه منزلش روبروی مسجد بود آمد و از همان ادارات دولتی زمان شاه بود، آمد و رو كرد به یكی از همین افرادی كه متصدّی مسجد هستند گفت كه این افرادی كه هستند بگویید این‌ها بیایند منزل ما، منزلش روضه بود گفت چرا؟ گفت یكی از آقایان كه حالا اسم نمی‌برم یكی از آقایان آمده از بزرگان آمده‌است و ما آنجا جمعیت نداریم، این گفت ما هم اینجا جمعیت می‌خواهیم!!! آن هم بنده خدا آدم ساده‌ای بود و خدا بیامرزدش، مؤذّن هم بود و مرحوم مش‌میرزا به او می گفتند خیلی آدم صاف و ساده‌ای بود، یك‌دفعه دیدیم سر و صدا از حیات مسجد بلندشد ما هم كوچك بودیم، سنّمان ده دوازده‌سال بود رفتیم دیدیم كه این دو تا در صحبت، او می‌گوید فلان و او می‌گوید فلان و جنگ مغلوبه شده و بالا گرفته و می‌گوید تو این‌هایی كه در مسجد هستند را بیاور خانه‌ی ما پرشود و او می‌گوید كه ما خودمان اینجا نیاز به مستمع داریم! آبروداریم!! این‌ها چی‌چی است؟ این بازی‌ها؟ خب این آقا آدم ساده‌ای بود آن آقا چی؟

 آقا روضه درست‌كردی برای امام‌حسین هر كه می‌خواهد بیاید آقای فلان هم آمده كه آمده حالا اگر صد نفر می‌آمدند در حیاطت می‌نشستند آن‌وقت یك‌جور دیگر خدمت ایشان عرض ارادت می‌كردی؟ حالا باید سرت را پایین بیندازی كه كسی نیست؟ آیا ما این‌جور نیستیم؟ آیا ما الآن به این نحو نیستیم؟ آیا شعائر دینی ما به این وضعیت نیست؟ شعائر مذهبی ما به این وضعیت نیست؟ آیا ما به كثرت نگاه نمی‌كنیم؟ یا این‌كه به خدا نگاه می‌كنیم؟ عرض‌كردم به شما پدر ما می‌رفت در مسجد نماز می‌خواند و دو نفر پشت سرش بودند موقع نماز ظهر، می‌گفتند صبركنید آقایان بیایند می‌فرمودند ما نماز می‌خوانیم هر كه می‌خواهد اوّل وقت برسد زودتر بیاید، با دو نفر نماز ظهر را شروع می‌كرد و نماز عصر بیست سی نفر و چهل نفر می‌شدند، او به خدا نگاه می‌كند، ما به دنیا نگاه می‌كنیم و به كثرت جمعیت نگاه می‌كنیم ولی او به خدا نگاه می‌كند،

 خدا می‌گوید از اوّل كه آمدی شروع‌كردی برای حركت باید طبق برنامه و دستور بیایی، نمازت باید طبق دستور باشد روزه ات طبق دستور باشد، نماز انشاءاللَه همان‌طور كه گفتم به همان وضعیت، روزه باید برای خدا باشد غیر خدا نباید در آن دخالت داشته‌باشند، حج باید برای خدا باشد حج را از وقتی كه بچّه به بلوغ می‌رسد باید درصدد رفتن به حجّ او باشید چون از اوّل بلوغ حج برای انسان واجب می‌شود نه در هفتاد سالگی، پانزده سالگی حج واجب می شود منتهی برای تهیه‌ی استطاعت باید انسان تلاش‌كند نه اینكه خود را به زحمت بیندازد نه! ولكن پول بیخود خرج‌نكند و حیف و میل نكند و برای رفتن فرزند بالغ او ولو بعد از چهار سال، پنج سال استطاعت حاصل‌كند، تحصیل استطاعت واجب‌شرعی است، نه اینكه حج متوقّف بر استطاعت است، هر وقتی كه استطاعت پیدا شد، نه این‌طور نیست، استطاعت گرچه شرط برای حج است ولی تحصیل استطاعت واجب است، انسان باید خودش برود دنبال استطاعت و حالا بعد از یك سال شد یا بعد از سی سال شد، انسان باید تكلیف خود را انجام‌بدهد، این‌ها را باید طبق دستور انجام بدهید، حضور قلب باید

 داشته‌باشیم به شرایط باید عمل كنیم و به سایر مسائل و به این و آن نباید گوش دهیم، به حرف‌های دیگران نباید گوش دهیم و در زندگی باید از عقل تبعیت كنیم و از علم تبعیت كنیم، همه این‌ها دستورات است و به این‌ها می‌گویند ریاضت،

 پس ریاضت چه‌شد؟ ریاضت عبارت است از این‌كه انسان از هنگام بلوغ ریاضت به غذانخوردن و ترك حیوانی نمی‌گویند، حالا راجع به این‌ها بعداً می‌آییم صحبت‌می‌كنیم، ریاضت به دوری گزیدن از اجتماع نمی‌گویند ریاضت به دنبال كسب و كار نرفتن نمی‌گویند، این‌ها همه حرف‌هایی من درآوردی است كه افراد از خدا بی‌خبر بر علیه عرفان پخش می‌كنند ریاضت به اطاعت از تكالیف شرعی آن‌طوری كه امام علیه‌السلام فرموده‌است به این می‌گویند ریاضت، و در هر موقعیت نماز طبق دستور شرع و امام علیه‌السلام باشد، روزه طبق دستور امام علیه‌السلام باشد، حجّی كه انجام‌می‌دهیم طبق دستور امام علیه‌السلام باشد، آن می‌شود ریاضت،

 دو سال پیش ما مشرّف شدیم به حج، مستحب است بین عمره و بین حج، انسان در همان لباس احرام باقی باشد و خیلی هم مستحب اكید است و حال انسان را از هنگام احرام به حال حج منتقل می‌كند، آن‌وقت اثرش در حج ظاهرمی‌شود، این مستحب است، ما و رفقایمان لباس احرام داشتیم، شنیدیم این بدعت است و فلان است، بدعت است، ا ا! دستور شرع بدعت شد؟! افراد غیر مطلّع و درس نخوانده كه متصدّی اعمال مردم شده‌اند سنّت مؤكّده شرع را بدعت می‌نامیدند كه وقتی یكی‌شان فرستاد پیش من گفتم به این آقا بگویید برود درس‌بخواند بعد بیاید مسؤولیت بپذیرد، خب حالا یكی نمی‌كند اشكالی ندارد ولی یكی می‌كند چرا؟ مستحب است بین عمره و حج انسان در لباس احرام باقی باشد، بروید در كتب نگاه كنید بعد نیایید بگویید بدعت است، امام علیه‌السلام فرموده‌است نه بنده،

 حج را آن‌طوری كه امام علیه‌السلام فرموده انجام‌بدهید نه آنكه بنده و امثال بنده بافكر و تخیلات این‌ور و آن‌ور مطرح می‌كنیم، نه! آن‌طوری كه امام می‌فرماید، خمس و زكات آن طوری كه امام علیه السلام فرموده و امر به معروف و نهی از منكر آن‌طوری كه امام علیه السلام فرموده است آن‌طور امر به معروف و نهی از منكر بشود، كسی كه امر به معروف می‌كند باید خودش اطّلاع كافی داشته‌باشد از مسائل حلال و حرام، از موضوعات مختلف، از درك جریانات مختلف باید اطّلاع داشته‌باشد نه اینكه هركسی بلندشود بگوید این‌كار را بكن، تو كه هستی؟ تو خودت چه اطّلاعی داری؟ دو كلمه حرف می‌زنی می‌ماند، هركس باید حریم خود را نگه دارد، اگر انسان به آنچه را كه از ناحیه‌ی شرع مقدّس بر زبان ائمه علیهم‌السلام فقط، نه هر كسی بیاید و ادعایی بكند! بر آن زبان آمده و در روایات و كتب‌احادیث و اخلاقی ما موجوداست عمل بكند این فرد به آن نقطه و مقصد واقعی و فعلیت مطلقه خواهدرسید، به این می‌گویند ریاضت، پس ریاضت چه‌شد؟

 ریاضت كه خدمت رفقا عرض كردیم ان شاء اللَه در یك موقعیت اوسع از آنچه كه در روایت از امام صادق علیه‌السلام آمده، گرچه در سایر فقرات این مسأله به چشم می‌خورد ولیكن ما قرارشد به شكل وسیع‌تر

 این مسأله ریاضت را در زمینه‌های مختلف، در زمینه‌ی غذا، معاشرت، كسبِ علم و ارتباطات‌شخصی و ارتباطات‌اجتماعی در این زمینه‌های مختلف ریاضت را طبق آنچه كه از ناحیه‌ی معصومین علیهم‌السلام به دست ما رسیده‌است برای رفقا و دوستان بیان‌كنیم، این‌شخص با این وضعیت فردی است كه دارای ریاضت است حالا در یك موقع غذا كمتر می‌خورد و در یك موقع بیشتر می‌خورد و در یك موقع این كار را می‌كند این‌ها همه بسته به مواردی است كه انسان باید در آن موارد ببیند چه كار می‌كند. بله یك فردی كه سالم است خب این خیلی چیزها می‌تواند بخورد، یك فردی كه مریض است نمی‌تواند بخورد، انسان در هر موقعیتی یك وضعیت خاصّی دارد شما فرض كنید غذای ظهرتان از یك مواد چربی و پروتئین زیاد است و شب می‌بینید میل به غذا ندارید دوباره همان غذای ظهر را تكرار می‌كنید؟ یا بر می‌دارید نان و پنیر و سبزی و از این چیزها می‌خورید یا چیزی نمی‌خورید؟ می‌گویند یك سیب بخور بس است، حالا امشب را با ریاضت طی كن، این‌كه چیز مهمّی نیست و این كه دیگر ریاضت نشد یا این‌كه حتماً باید انسان همان غذای ظهر را همان موقع شب تكرار كند یا غذای سنگین‌تر، می‌ماند در دلش و هزار تا سم ایجاد می‌كند، غذایی كه انسان شب با حال سنگینی بخورد این در كبد به سم تبدیل می‌شود و پدر سلول‌ها را در می‌آورد وسلامتیش را به خطر می‌اندازد، بزرگان می‌گویند در غذاخوردن رعایت حال و روح و نشاط خود را بكن حالا این ریاضت شد؟

 امام صادق علیه‌السلام همین‌را می‌فرمایند تا اشتها نداری و احساس نیاز نمی‌كنی به غذا، نخور، این می‌شود ریاضت؟ خود حضرت می‌فرمایند: وأمّا اللواتی فی الریاضة فإیاك ان تأكل ما لاتشتهیه، آن سه چیز كه مربوط به ریاضت نفس است اوّلش این است كه لا تشتهیه یعنی تا احساس نیاز نمی‌كنی غذانخور و دست دراز نكن و حكما و اطباء قدیم و جدید هم همین‌را می‌گویند قاعده‌ی عقلایی این را اقتضاء می‌كند

 بنابراین ریاضت یك امر بسیارمهمّی كه برای ما تصویرشده، می‌گویند فلانی باید ریاضت‌كش باشد به این نحو نیست كه فرد تصوّر كند حالا فرض‌كنید اگر بخواهد راه خدایی برود باید خود را از جامعه جدا كند از زندگی جدا كند، از همه‌چیز جدا كند و نعمت‌های الهی را بر خود حرام كند و خودش را از بسیاری از نعمت‌ها محروم كند، نه این نیست، آنچه را كه احساس می‌كنیم ما، برای روحمان و برای نفسمان و برای سلامتی‌مان، آن مهم است، چقدر همین مرحوم آقای حدّاد به بنده راجع به غذا تأكیدكردند، خب ما آن موقع یك چیزهایی در سرمان بود، یك فكرهایی در سرمان بود، و چقدر می‌فرمودند باید كاری انجام بدهی كه وقتی سنّی از تو می‌گذرد تو باركش بدنت نباشی بدن بار كش تو باشد چقدر واقعاً این حرف، حرف حكیمانه و عقلایی و منطقی است كه یك عارف الهی می‌گوید، می‌گوید اگر شما از غذا كم‌بگذاری اگر آن مواد لازم را به بدن نرسانی بعداً مبتلا می‌شوید و وقتی كه مبتلاشدید باید از این دكتر به آن دكتر و از این آزمایشگاه به آن آزمایشگاه و از این عكس برداری ...، شما شدید حمّال بدن، این بدن را كه برای كسب معنویت، علوم، رشد، ترقّی و مسائل مختلف، مسائل اجتماعی و این‌ها باید صرف‌كنید باید بروی دو ساعت در مطب فلان دكتر

 برای نوبت، خب این حمّال است دیگر و حمّال به كه می گویند؟ حتماً كه نباید شما یك كیسه برنج برداری تا بگویند حمّال، اینكه بدن شما را در اختیار خود گرفته است و او شما را به این طرف و آن طرف می‌كشاند، نروی صدایم در می‌آید از اینجا شروع می‌كند، صدا در می‌آید از قلب صدا در می‌آید، از كبد صدا در می‌آید از كیسه صفرا صدا در می‌آید و دیگر نمی‌شود خاموشش كرد و باید رفت زیر تیغ عمل و جرّاحی و این طرف و آن‌طرف، خب از اوّل نكن و امام صادق علیه‌السلام فرمودند از اوّل نكن، از اوّل درست غذا بخور و آنچه را كه نیازداری بخور وقتی كه اطباء تو را نهی كنند از فلان غذا، گوش بده، خیلی بر معده‌ی خودت هموار نكن، معده میزانی دارد، كششی دارد از آن میزان غذا بار نكن كه معده مجبور به كشش بشود وقتی كه كشش پیدا می‌كند به دیافراگم و قلبت فشار وارد كند، اشكال از آنجا پیدا بشود، نه! همان میزان و هجمی كه دارد همان میزان یا یك‌مقدار كمتر، كه فشار برآن وارد نشود و بتواند به موقع شیره‌اش را ترشح كند و بتواند این را هضم كند آن‌وقت شما در عبادتت هم احساس نشاط می‌كنی امّا اگر غذا زیاد خوردی، نمی‌فهمی چطوری نمازخواندی و آن نماز دیگر فایده ندارد بعضی‌ها در روزه به من می‌گفتند، رفقا می‌گفتند آقا ما روزه چگونه بگیریم؟ گفتم یك‌جور سحری بخورید كه اقلًا از ظهر به بعد گرسنگی را احساس كنید نه اینكه تازه موقع غروب كه می‌شود برای تحلیل آنچه كه در سحر خوردیم مجبور به شرب أدویه و دارو و این‌ها باشید، آن‌دیگر روزه نیست و انسان چیزی را از روزه نمی‌فهمد و احساس از روزه نمی‌كند و با آن روزه برای انسان حالی نمی‌ماند، انسان در غذاخوردن باید به نحوی رعایت اعتدال را بكند البته خب این مسأله غذاخوردن و این‌ها را وقتش نبود كه گفتیم و فقط به عنوان مثال، مسائل متعدّدی است در زمینه‌های مختلف كه در تشریح مصادیق ریاضت كه ریاضتی كه امام علیه‌السلام می‌فرمایند چه مصادیق كاربردی و اجتماعی و شخصی دارد؟ كه رعایت این مسأله انسان را به همان مسیر واقع می‌كشاند،

 در یك كلمه ریاضت عبارت است از مخالفت با هوای نفس، این می‌شود ریاضت، آن‌كسی كه مخالفت با هوای نفس را می‌كند، نفس می‌گوید زیادبخور كم‌می‌خورد، نفس می‌گوید فلان كار را انجام‌بده نگاه‌می‌كند می‌بیند صحیح‌نیست، انجام ندهد. خیلی هم كار سختی نیست، نفس می‌گوید الآن این حرف را بزن و این تهمت را به رفیقت بزن و این دروغ را بگو تا این كه قبولت كنند، هان! می‌گوید نه، دروغ حرام است، خلاف شرع است، یك مسلمان یك یهودی یك نصرانی چه برسد به یك شیعه امیرالمؤمنین، واویلا! واویلا! دروغ نمی‌گوید، مكر ندارد، نفاق ندارد، این می‌شود ریاضت، فلان موقعیت را پیشنهادت می‌كنیم باید این كار خلاف را انجام‌بدهی، عقل می‌گوید چه؟ نكن، امام علیه‌السلام می‌گوید نكن خدا می‌گوید نكن و وجدان می‌گوید نكن، انسان بگوید چشم، این می‌شود ریاضت، نه اینكه ریاضتی كه به ما گفتند، آنچه را كه مخالفت با هوای نفس و موافقت با رضای خداست این اسمش ریاضت است، ببینید چه راحت، خیلی راحت‌

 واقعاً اگر انسان در یك موقعیتی قرار بگیرد و به جای دروغ گفتن صدق داشته باشد، بیشتر كیف نمی‌كند؟ خب چقدر ما بدبختیم؟ چقدر بیچاره‌ایم؟ كه بلند می‌شویم آرامش نفسمان را، وای الآن كه این دروغ‌

 را گفتم فاش می‌شود، اینجا را برمی‌داریم می‌بندیم آنجا را سوراخش را می‌بندیم، بابا از اوّل نگو! از اوّل صاف بیا صادق باش، راحت باش، دیگر نه قرص اعصاب شب می‌خوری، نه در خواب پشتك و ملّق می‌زنی و نه به این و آن به‌خاطر آن دروغی كه گفتی صدهزارتا دروغ دیگر بگویی چون این‌ها را باید بگوییم دیگر، یك دروغ كه می‌گوییم مجبور می‌شویم كه یكی هم بعد بگوییم، از اوّل راست می‌گوییم از اوّل صادقانه هستیم و آنچه را كه خداوند گفته می‌گوییم و با سربلندی هم هرجا بخواهیم می‌رویم،

 من كه الآن در یك موقعیتی نیستم خودم را یك جور دیگر به شما معرّفی‌كنم و بگویم من فلان وضعیت را دارم این حرف را به شما زدم، فردا می‌گویند آقا دلیلت چیست؟ خب یك دروغ هم فردا می‌گویم، ولی اگر از اوّل گفتم كه من اینم و وضعیتم این است و موقعیتم این است همیشه هم همین را می‌گویم بعد از جریان مرحوم آقا رفقا می‌دانند كه چه مسائلی اتّفاق افتاد، آمدند و گفتند شما كه الآن می‌گویید ایشان به رحمت خدا رفتند و وصی نداشتند حالا شما خودت وصی هستی؟ گفتم نخیر، گفتند نیستی؟ گفتم نخیر گفتند پس چی؟ گفتم هیچی، من كه وصی نیستم صاف می‌گویم نیستم و نه وصی هستم و نه خلیفه هستم و نه هیچی، الآن می‌گویم و گردنم هم بلند است و صاف راه می‌روم حالا اگر بگویم نخیر هستم! باید چی بگویم؟ دروغ بگویم كه ایشان روزی در گوش من گفتند كه فلانی تو وصی من هستی ولی بعد از من بگو، این شد یك دروغ، بله یك دست‌خطّی هم هست كه فعلًا گم شده و باید پیدایش كنم، این شد دو دروغ، یكی دیگر می آید سؤال می‌كند بله ایشان در خواب فرمودند و بله فلان و بله و بله و هزار تا دروغ باید درست كنم بخاطر اینكه آن دروغ اوّل را توجیه كنم از اوّل می‌گویم نیستم، پس وصی ایشان كیست؟ گفتم هیچ كس، گفتند مگر می‌شود؟ گفتم حالا كه شد، مگر حتماً دین خدا متوقّف بر این است كه، حتما یك وصی باشد؟ این همه اولیاء و بزرگان از دنیا رفتند و وصی نداشتند و پدر ما هم رویش، كی گفته؟ این حرف‌ها چیه؟ این چرند و پرندها چیست كه اگر كسی از دنیا رفت یكی را بگذارد جایش؟ مگر سلطنت است؟ مگر حكومت است؟ آدم از اوّل راست می‌گوید و همیشه هم سرش بلند است و با صداقت هم هست ما از صداقت چه كم دیدیم كه حالا مجبوریم این همه دروغ بگوییم به مردم؟ چه ضرری از صداقت به ما رسیده است كه مجبوریم با مردم نفاق كنیم؟ چرا صاف نباشیم؟ چرا صادق نباشیم؟ من صادق‌باشم بیشتر رفیقم به من اعتماد می‌كند یا اینكه دروغ بگویم؟ بالاخره یك روز پخش می‌شود دیگر، این‌جور نمی ماند مسائل،

 پس بنابراین وقت گذشت و ما هم خسته شدیم و باز طبق معمول قرار بود مطالب دیگری بگوییم، به نظرمان رسیده‌بود و مسأله به جای دیگری رفت آنچه را كه بزرگان فرمودند اولیای الهی و عرفای باللَه در تذكیه‌ی نفس وسلوك الی اللَه كه گفتند: شرط اوّل برای سلوك ریاضت است، ریاضت عبارت است از موافقت با رضای الهی فقط در دو كلمه، همین، ولی چه دو كلمه‌ای؟ چه دریایی در تحت این لفظ از معانی قرار دارد؟ آن دیگر ما در حدود سعه‌ی خودمان با رفقا می‌آییم یك مقداریش را مطرح می‌كنیم و در میان‌

 می‌گذاریم ان شاء اللَه امیدواریم كه خداوند همه‌ی ما را مورد لطف خودش قرار دهد و فهم ما را باز كند و بر اساس باز شدن فهم، توفیق متابعت از علم و یقین را به ما عنایت كند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. مثنوى معنوى، دفتر اول، بخش ١١: حكايت بقال و طوطى و روغن ريختن طوطى در دكان:

چون بسى ابليس آدمروى هست‏پس بهر دستى نشايد داد دست. [↑](#footnote-ref-1)
2. الكافى، ج ٨، ص ٩٣: عليك بالأحداث فإنّهم أسرَعُ إلى كل خيرٍ. [↑](#footnote-ref-2)